

دل مردم سیرجان، دروغ خوشمزه می‌خواهد!

ساره میرحسینی

گزارش

مغز انسان پر از سوالاتی هست که هیچ جوابی برای‌شان پیدا نمی‌کند و همه‌ی ما از این دست سوالات را در ذهن‌مان داشته‌ایم. چرا همیشه کم‌شان‌ام؟ چرا هرچی تلاش می‌کنم نمیشه؟ چرا همسر رویاهام پیدا نمیشه؟ چرا مثل فلانی پولدار نمیشم؟ و...

جواب این سوالات اصلاً آسان نیست و شاید جواب درست و منطقی به آن‌ها این باشد:

نمی‌دانم! بر اساس محیط، خانواده، مذهب، فرهنگ و اتفاقاتی که در طول زندگی می‌افتد هم بر میزان استفاده از نمی‌دانم و کنار آمدن با این نادانستن متفاوت می‌شود! و این پذیرش نمی‌دانیم همان تحمل ابهام است! نداشتن تحمل ابهام چند ضرر بزرگ دارد:

همیشه مضطرب بودن و گنگ بودن! همیشه توی زندگی دنبال چیزی می‌دانیم که نمی‌دانیم چیست و نهایتاً از زندگی‌مان لذت لازم را هم نمی‌بریم.

در این حالت مرید کسی می‌شویم که ادعا کند جواب صریحی برای این سوالات دارد! ممکن است جواب‌هایی که می‌دهند خیلی غیر منطقی باشد ولی چون ما از ابهام می‌ترسیم و قدرت تحمل ابهام را نداریم، داشتن جواب غلط را به نداشتن جواب ترجیح می‌دهیم! این تحمل ابهام چند لایه دارد.

لایه اول که خیلی هم سخت است این است که سعی کنیم بگوئیم نمی‌دانیم!

لایه دوم این است که مسائل پیچیده را ساده در نظر بگیریم. معمولاً کسانی که مسایل پیچیده مثل شفا یافتن، پولدار شدن و موفقیت، آرامش و اینطور چیزها را به صورت عجیبی ساده نشان می‌دهند یک هدف شوم ازین کارشان دارند.

لایه سوم این که با دو مورد قبل بفهمی چه چیزهایی را می‌توانی و چه کارها و اهدافی را نمی‌توانی بهشان برسی و دقیق بفهمی!

صل عدم قطعیت

در همین باره با یکی از جوانان فلسفه خوانده ی همشهری نیز به گپ و گفت نشستیم. او این موضوع را که ممکن است برخی حرف‌های مثبت یا اشعار و... روی روحیه آدم تاثیر مثبت بگذارد رد نمی‌کند اما از مردم خرده می‌گیرد که به یک چیزی به عنوان باور صد درصد تضمینی در همه ی شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی نگاه می‌کنند و اجازه می‌دهند دیگران برایشان نسخه ی کلی بپیچند و حتا این نسخه ی کلی را به آنان بفروشند!

در حالی که به گفته ی این جوان اهل فلسفه هیچ چیز قطعیت ندارد. در عرصه ی فرهنگ و باورهای انسانی ممکن است باوری در یک موقعیت درست باشد و در موقعیت دیگری تاکید بر آن دیگر غلط اندر غلط شود و بنابراین نباید روی چیزی تعصب داشت و راه‌ها و احتمالات دیگر را در زندگی و مشکلات ریز و درشتش امتحان نکرد و شانس آن‌ا از خود درگ کرد، فقط به خاطر اینکه در فلان نسخه ای که فرد به آن باور پیدا کرده، چنین چیزی نبوده و نیست!

مدتی هست که رمالی و طالع بینی و حرف‌های دل خوش کُک روانشناسی زرد در میان صفحات متنوع بلاگری در سیرجان رایج شده و رونق زیادی هم پیدا کرده است.

شاید در عصر مدرن استقبال از چنین شیادانی در سیرجان عجیب به نظر بیاید اما حتا در همین عصر هم فضای مجازی پر است از تولید محتوای مشابه و کاسبی از این طریق!

پیچ‌های زیادی در اینستاگرام هستند که برای مثال می‌نویسند: «اگر در زندگی احساس خوشبختی نمی‌کنی به این دلیل هست که طبق قانون فنگ‌شویی سنگ نمک رو نداشتی شمال شرقی خونت! اگر برای درمان سرطان و یا هر بیماری دیگری تا الان هزینه زیادی کردی و بی نتیجه بوده من میتوانم از طریق چاکراها و انرژی مثبت طی جلسات مختلف آن‌ها را درمان کنم.»

فردی که انرژی درمانی سوژه‌ی کلاس‌های درسش است ادعا می‌کند که از این طریق بیماری‌های لاعلاج چند نفر را درمان کرده! همین صحبت‌ها و کلیپ او بالای هزار نظر دست زده بودند و آفرین و احسنت نوشته بودند.

چرا آدم‌هایی که این حرف‌ها را باور می‌کنند و در موارد زیادی درمان سرطان را به تعویق می‌اندازند و به راحتی به اطلاعات غیرعلمی اعتقاد پیدا می‌کنند و حتا با تعصب زیاد به افرادی که اعتقاد نداشته باشند، خرده می‌گیرند و عصبانی می‌شوند؟

در همین باره به سراغ زهره محمودآبادی دکترای روانشناسی رفتیم که بپرسیم این کلمات از چه زمانی وارد ادبیات افراد شد و بعد از مدت کوتاهی طرفدار زیادی پیدا کرد؟ حتا کلاس و کارگاه و تدریس و... راجع بهش راه افتاد و شد منبع درآمد خیلی‌ها؟

به گفته محمودآبادی برای فهم بهتر کلماتی مثل فنگ‌شویی چاکرا، متافیزیک و قانون جذب -که چند سالی ست بازار داغی پیدا کرده‌اند- بهتر است ابتدا سه واژه را معنی کنیم:

علم، غیرعلم و شبه علم!

استفاده از اصطلاحات علمی که در جهت غیرعلمی به کار می‌رود را شبه‌علم می‌گویند.

غیرعلم مثل اشعار مولانا یا حافظ می‌شود یا یکسری باورهای مذهبی که هیچگاه ادعای علم و آزمایش علمی نکردند! اما علم چیزی اثبات‌پذیر و تکرارپذیر در هر زمانی، که نتایج یکسانی را دارد.

ما سوء استفاده از اصطلاحات علمی در جهت‌های ناعلمی و شیادگونه را در روانشناسی زرد جای می‌دهیم! اما سوال بعدی این که چرا اینقدر استقبال همیشه زیاد است و چه اتفاقی می‌افتد!

برای این مطلب باید موضوعی به نام تحمل ابهام رو شرح بدهیم! چیزی که فروید آن را عامل روان‌رنجوری می‌نامد!